

تعامل و تقابل خاندان‌های ذی نفوذ محلی و ایلات و عشایر مناطق کردنشین با دولت مرکزی (۱۲۹۹ تا ۱۳۱۰)

نوع مقاله: پژوهشی

مطلب مطلبی^۱

چکیده

قدرت در مناطق کردنشین از گذشته بین کانون‌های متعددی از جمله خاندان‌های ذی نفوذ، ایلات و عشایر، خوانین و... پراکنده بود. در دوره پس از مشروطه و جنگ جهانی اول پراکندگی قدرت و ظهور مدعیان جدید به شکل بی‌سابقه‌ای گسترش یافت و نفوذ حکومت مرکزی به حداقل رسید. با ظهور رضاخان و افزایش قدرت و توان نظامی دولت، تلاش برای گسترش حاکمیت مرکزی و سرکوب کانون‌های سنتی قدرت از جمله در مناطق کردنشین در اولویت قرار گرفت. مناسبات بین نیروهای حکومت مرکزی با کانون‌های قدرت در مناطق کردنشین از همراهی و مصالحه تا تقابل و تصادم نظامی را شامل می‌شد. این پژوهش بر آن است با روشی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد منتشر نشده آرشیوی و مطبوعات به این پرسش پاسخ دهد که مواجهه خاندان‌های ذی نفوذ و سایر کانون‌های قدرت در مناطق کردنشین با دولت مرکزی در دوره برآمدن رضاخان چگونه بود؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد کانون‌های قدرت محلی در این برهه در نزاع‌های سنتی دست و پا می‌زدند و با وجودی که برخی از آنها توانستند برای مدتی با دولت مرکزی مقابله کنند، در کل نه تنها تهدیدی جدی علیه حکومت تازه تأسیس پهلوی ایجاد نکردند، بلکه این حکومت بود که با بهره‌گیری از رقابت‌ها و اختلاف‌های رؤسا و حکام سنتی، آنها را یکی پس از دیگری از میان برداشت. واژگان کلیدی: دولت مرکزی، مناطق کردنشین، رضاشاه، کانون‌های قدرت.

Interaction and Confrontation of Influential Local Families and Tribes and Nomads of Kurdish Regions with the Central Government (1299-1310)

Motaleb Motalebi²

Abstract

Power in the Kurdish regions has historically existed between several centers, including: Tribes and nomads, Khans, hereditary governors, etc. In the post-constitutional period and the First World War, the dispersal of power and the emergence of new claimants expanded in an unprecedented way, and the influence of the central government was minimized. With the rise of Reza Khan and the establishment of government and military power, efforts to expand central authority and to suppress traditional centers of power, including in Kurdish areas, became a priority. Relations between central government forces and centers of power in Kurdish areas ranged from accompaniment and compromise to military confrontation. This research intends to investigate how the centers of power in these areas interact with the central government in the study period using a descriptive-analytical method and using unpublished archival documents and the press, and seeks to answer as what the work of structural transformation of power in the Kurdish regions was? The research results show: The centers of local power at this time were embroiled in traditional strife, although some of them for some time were able to pique the central government; not only did they not pose a serious threat to the newly established Pahlavi government, but it was the government which took advantage of the rivalries and disputes of traditional rulers and rulers to eliminate them one after another.

Keywords: central government, Kurdish regions, Reza Shah, Centers of power.

۱. استادیار تاریخ. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ج. ا. ایران. تهران. ایران. * تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۷/۱۴ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۰/۱۶
2. Assistant Professor, National Library & Archives I.R of Iran, Tehran, Iran. Email: m.motalebi59@gmail.com.

مقدمه

با روی کار آمدن رضاشاه و در پیش گرفتن سیاست تمرکز قدرت، تلاش برای استقرار قدرت حکومت مرکزی در اقصا نقاط ایران از جمله مناطق کردنشین در اولویت قرار گرفت. مناطق کردنشین، همچون بیشتر مناطق کشور، در دوره پس از مشروطه درگیر هرج و مرج و پراکندگی قدرت شده بودند. در این برهه برخی از قدرت‌های محلی موروثی شروع به توسعه و گسترش قلمرو کردند و برخی از گروه‌ها و اشخاص هم در این وادی گام نهادند. عمده‌ترین نیروی حوزه مکریان اسماعیل آقا شکاک معروف به سمکو بود که شورش وی همگام با مشروطه شروع شده و قدرت و قلمرو وی در آستانه کودتا در اوج خود بود. در هورامان سه کانون اصلی قدرت در رزّاو^۱، دِزلی^۲ و نوسود^۳ مستقر بودند. کانون بعدی عشایر گلباغی^۴ و مندمی^۵ بودند که به‌عنوان نیرویی مؤثر با حکومت و دیگر مدعیان ایالت مقابله کردند. در حوزه کرمانشاهان هم چندین کانون قدرت وجود داشت که عمده‌ترین آنها کلهرها و سنجابی‌ها و سردار رشید بودند. در کنار این نیروها، شخصیت‌های متنفّذی از مالکان و روحانیون و دیوانیان نیز بودند که هر یک تعدادی تفنگچی در اختیار داشتند. گرچه نیات و اهداف این گروه‌ها متفاوت و گاه متضاد بود، به صورت کلی می‌توان آنها را طرفدار «حفظ وضع موجود» دانست. فارغ از اهداف این مدعیان قدرت، صرف وجود آنها با ماهیت دولت جدید همخوانی نداشت و طبیعتاً مواجهه و تصادم اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

پژوهش پیش رو به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که خاندان‌های ذی‌نفوذ و کانون‌های قدرت در مناطق کردنشین چه نوع تعاملی با دولت تازه‌تأسیس رضاشاه داشتند و متقابلاً سازو کار دولت مرکزی برای مواجهه با این نیروها چگونه بود؟

دربارۀ وضعیت مناطق کردنشین در دوره رضاشاه مقاله‌ها و تک‌نگاری‌هایی نوشته شده که البته بیشترشان مربوط به شورش اسماعیل آقا (سمکو) است. کتاب شکست اردوی آه‌نین درباره شورش سمکو در سال ۱۳۰۰ شمسی است که در جریان آن هنگ چهاردهم شهربانی مستقر در مهاباد شکست خورد و سمکو توانست این شهر را اشغال کند. این اثر منحصر به شورش سمکو در مهر ۱۳۰۰ است و از سایر وقایع شورش وی در دوره رضاشاه صحبتی نمی‌کند. کتاب حرکت سمکو در کشاکش ناسیونالیسم و عشیره‌گرایی بیشتر در قالبی نظری به ماهیت شورش سمکو و همچنین تأثیر و تأثرات وی از عشیره و گروه نخست روشنفکران هویت‌خواه کرد پرداخته است و کمترین اشارات را به چگونگی رویارویی وی

1. Razaw

2. Dezli

3. Nosud

4. Golbakhi

5. Mandami

با دولت مرکزی دارد. از دیگر آثار مقاله‌های «سقوط مهاباد و سرانجام هنگ چهاردهم ژاندارمری (مهر ۱۳۰۰ شمسی)» و «واکوی زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر آغاز شورش سمکو ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۷ش/۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸م»، نوشته سیروان خسروزاده، است که اولی مربوط به شورش سمکو در مهر ۱۳۰۰ است و دومی درباره آغاز شورش وی، که خارج از دوره زمانی پژوهش حاضر است. درباره چگونگی تعامل خوانین چندگانه هورامان و کرمانشاه در دوره رضاشاه پژوهش مستقلی به صورت مقاله یا کتاب منتشر نشده و اشارات به این دو حوزه بسیار کلی و در چارچوب مسائل مربوط به سمکو است. وجه تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های قبلی استفاده از اسناد منتشر نشده و همچنین مطبوعات آن دوره است.

کانون‌های قدرت در مناطق کردنشین (۱۲۹۷-۱۳۰۴)

با پایان یافتن جنگ جهانی اول و خروج نیروهای متخاصم، پراکندگی قدرت در مناطق غربی به اوج خود رسید و کانون‌های سنتی قدرت دگرباره فعال شدند. در هورامان حسن خان رزّاو، محمودخان دزلی و جعفرسلطان هر یک در حوزه خویش اقتدار کامل یافتند. هرچند در این دوره بین این سه تصادمی روی نداد و حتی گاه در ائتلاف‌هایی تاکتیکی با سران طوایف و قوای دولتی در کنار هم قرار گرفتند، همکاری و اتحاد آنها، چنانکه نشان داده خواهد شد، بسیار شکننده و زودگذر بود. کانون بعدی عشایر گلباغی و مندمی بودند که در این دوره همیشه در معرض حمله نیروهای دولتی و برخی از نیروها و سران محلی، از جمله سردار رشید، سنجرخان و... قرار داشتند. با وجود اینکه شریف‌الدوله، حکمران کردستان، در اوایل فروردین ۱۲۹۸/اواخر مارس ۱۹۱۹ بسیاری از سران آنها را در سنجند اعدام کرد، همچنان به‌عنوان نیرویی مؤثر در مقابل حکومت و دیگر مدعیان ایالت باقی ماندند. در حوزه مکریان و کرمانشاهان هم عشایر و ایلات گرفتار اختلاف‌ها، نزاع‌ها و تصادم‌های ایلی و عشیره‌ای بودند و چندین کانون قدرت نیز در این دو حوزه وجود داشت که عمده‌ترین آنها سمکو در حوزه مکریان و کلهرها و سنجابی‌ها و سردار رشید در کرمانشاهان بودند. در کنار این نیروها، شخصیت‌های متنفذی از مالکان و روحانیون و دیوانیان هم بودند که هر یک تعدادی تفنگچی در اختیار داشتند.

بین این گروه‌ها دسته‌بندی مشخصی وجود داشت و هر یک در پی حفظ موقعیت و دستیابی به قدرت بیشتر بود و تمام تلاشش را می‌کرد که رقیبان متمرکز را از میدان خارج کند و زمین بزند. بنابراین، بین نیروهای مؤثر هیچ‌گونه اتحادی برای برقراری امنیت و توسعه ولایات وجود نداشت و جبهه‌بندی‌های ناپایدار و گذرا معلول منافع شخصی و دودمانی بود.^۱ عزل و نصب‌های پی در پی حکمرانان مناطق غربی

هم بازتابی از اوضاع متشنج این مناطق بود.^۱ برای نمونه ولایت کرمانشاهان از کودتای ۱۳۹۹/۱۹۲۱ تا اوایل سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵، در مدت پنج سال، هفت حکمران به خود دید.^۲ در ادامه به چگونگی رویارویی کانون‌های قدرت مناطق کردنشین با دولت رضاشاه در سه حوزه کرمانشاهان، مکریان و کردستان می‌پردازیم.

کرمانشاهان (همراهی و همکاری ایل کلهر با دولت مرکزی)

مؤثرترین نیروی حوزه کرمانشاهان در جریان مشروطه و سال‌های پس از آن داوودخان کلهر بود که در جریان نبرد با نیروهای مشروطه همراه با پسرش، علی‌اکبرخان سردار مظفر، در بیدسرخ صحنه کشته شد.^۳ به دلیل کشته شدن فرزندان بزرگ‌تر داوودخان، از جمله جوانمیرخان ضرغام‌الدوله، علی‌مرادخان سرهنگ، حسن‌خان سالار اقبال و علی‌اکبرخان سردار مظفر، سرانجام سلیمان‌خان سردار نصرت به ریاست ایل کلهر برگزیده شد. فرمانفرما، حکمران کرمانشاهان، هم رسماً وی را به ریاست ایل کلهر منصوب کرد. اما وی رقیبانی داشت که جدی‌ترین آنها عباس‌خان، فرزند جوانمیرخان و نوه داوودخان، بود.^۴ رقابت بین سلیمان‌خان و عباس‌خان خیلی زود شکل علنی به خود گرفت. مذاکرات بین آنها به جایی نرسید و به‌زودی دسته‌بندی‌ها مشخص شد. سلیمان‌خان، با حمایت حکمران کرمانشاهان، در پی حذف عباس‌خان برآمد. اما عباس‌خان، با حمایت سنجایی‌ها، برخی از گوران‌ها و سردار رشید، در جنگ شاه‌آباد بر سلیمان‌خان پیروزی یافت. پس از این پیروزی کدخدایان کلهر با عباس‌خان بیعت کردند.^۵ با وجود این، هیچ یک از این دو پیروزی قاطعی بر دیگری نیافت و بعد از تصادم‌های چندباره به مشارکت و تقسیم حوزه حکمرانی کلهر رضایت دادند.^۶

در جریان جنگ جهانی، سلیمان‌خان امیراعظم، ایلخان کلهر، از متفقین و عباس‌خان امیرمعلم از متحدین حمایت می‌کرد. تفوق هر یک از دو جبهه متخاصم در موقعیت سران کلهر هم خود را نشان می‌داد. بر همین اساس انگلیس وقتی در حدود کرمانشاهان دست بالا را یافت، عباس‌خان را ابتدا به کرمانشاه و سپس به تهران تبعید کرد و حتی در پی تبعید وی به هندوستان نیز برآمد. در هنگام کودتای اسفند ۱۳۹۹/فوریه ۱۹۲۱ سلیمان‌خان و عباس‌خان، هر دو رئیس مشارکتی ایل کلهر، در تهران تحت نظر بودند. پس از کودتا و در جریان احضار فرمانروایان ایالات و ولایات توسط سیدضیاءالدین، اکبرمیرزا

۱. شیخ رئوف ضیائی، *یادداشت‌هایی از کردستان*، به اهتمام عمر فاروقی (بی‌جا: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۶۷)، ص ۹۷.
 ۲. محمدعلی سلطانی، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، ج ۴ (تهران: سپا، ۱۳۷۳)، ص ۸۵۳-۸۷۲.
 ۳. علی‌اکبر سنجایی، *ایل سنجایی و مجاهدت ملی ایران*، تحریر و تحشیه کریم سنجایی (تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۳)، ص ۲۱۹.
 ۴. همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.
 ۵. همان، ص ۲۲۱-۲۲۲.
 ۶. همان، ص ۲۴۵-۲۴۶.

صارم‌الدوله، حکمران کرمانشاه، از رفتن به تهران سر باز زد و حتی در پی خروج از کشور برآمد. سیدضیاء که به‌خوبی از قدرت و نفوذ ایل کلهر اطلاع داشت، سلیمان‌خان امیراعظم را با هدف دستگیری و اعزام صارم‌الدوله آزاد کرد و به کرمانشاه اعزام داشت. وی نیز پس از رسیدن به کرمانشاهان و تهیه سپاه، با همراهی محمودخان پولادین، صارم‌الدوله را در ارگ حکومتی دستگیر و روانه تهران کرد. سلیمان‌خان پس از این کار به تحکیم موقعیت خویش و کیفر دادن مخالفان درون ایلی پرداخت.^۱ این انتخاب برای سلیمان‌خان خوش‌یمن نبود، چه آنکه پس از سقوط زود هنگام کابینه سیدضیاء، او نیز، همچون بیشتر منصوبان سیدضیاء، جایگاهی نزد رضاخان سردار سپه نیافت، به‌ویژه اینکه سردار سپه در جست‌وجوی همدستانی برای آینده خویش به عباس‌خان امیر مخصوص که در تهران بود، نزدیک شد.^۲

رضاشاه به دلیل اقامت چند ماهه در کرمانشاه، به‌عنوان فرمانده پیاده‌نظام مسئول امنیت راه کرمانشاه-همدان، با اوضاع این منطقه آشنایی نسبی داشت.^۳ او چند سال بعد و در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ در معیت احمدشاه، متوجه نفوذ و اقتدار ناچیز دولت مرکزی و اقتدار رؤسا و حاکمان سنتی کرمانشاهان شد. بنابراین، نخستین اقدامات وی برای بسط اقتدار حکومت مرکزی در ولایات، در حوزه کرمانشاهان صورت پذیرفت و برای این منظور، امیر احمدی را در اسفند ۱۳۰۰/مارس ۱۹۲۲ مأمور تشکیل لشکر غرب کرد. او همچنین، برای کسب پشتیبانی کلهرها، عباس‌خان کلهر را همراه او فرستاد تا به میان این طایفه برود. و در همان حال به امیر احمدی دستور داد او را برای خدمات آینده تقویت کند.^۴ اما ورود عباس‌خان به کرمانشاه مایه نگرانی سلیمان‌خان کلهر شد، تا جایی که با ارسال تلگرافی تهدید کرد که در صورت تحویل ندادن عباس‌خان، با دوازده هزار سوار کرمانشاه را اشغال خواهد کرد.^۵ امیر احمدی که برای اداره کرمانشاهان از هیئت وزرا «اختیارات تامه» گرفته بود، در اندک مدتی توانست وضعیت شهر را سر و سامان دهد. اما در خارج از شهر کرمانشاه وضعیت به نحوی نبود که مخالفان به‌آسانی و بدون هزینه احکام دولت مرکزی را بپذیرند.^۶ با وجود این، پاشنه آشیل نیروهای موجود در کرمانشاه رقابت‌ها و اختلافات درون و برون ایلی بود. از سوی دیگر همراهی عباس‌خان امیرمخصوص با امیر لشکر غرب و سردار سپه، نقطه قوتی برای نیروهای دولتی شد. سلیمان‌خان امیراعظم جدای از آنکه منصوب سیدضیاء

۱. محمدعلی سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۲/۲ (تهران: بی‌نا، ۱۳۷۲)، ص ۶۰۲-۶۰۳.

۲. همان، ص ۶۰۳.

۳. احمد امیر احمدی، خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱ (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳)، ص ۸۹-۹۰.

۴. همان، ص ۱۹۰.

۵. همان، ص ۱۹۲.

۶. همان، ص ۱۹۴.

۷. همان، ص ۱۹۶.

بود، به خاطر ارتباطاتی که با مخالفان سردار سپه داشت، در نظم جدید جایی نداشت.^۱ رضاشاه حامی و پشتیبان عباس خان بود. لذا یک واحد نظامی را با نقشه‌هایی برای تحت نظر گرفتن سلیمان خان و احیاناً قتل یا دستگیری او به منطقه گیلان غرب گسیل کرد. در پی این اقدام، پاشاخان، برادرزاده سلیمان خان، در منطقه ویزنان، نزدیک روستای نیان، سلیمان خان کلهر را در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ به قتل رساند^۲ و در نتیجه عباس خان اقتدار کامل یافت. او که مقام خویش را با حمایت سردار سپه و امیر احمدی به دست آورده بود، به یکی از متحدین نیروهای دولتی در سرکوب دیگر مخالفان تبدیل شد. بنابراین، مؤثرترین و منسجم‌ترین ایل حوزه غرب ایران، که در صورت مخالفت می‌توانست نیروهای دولتی را به دردمرزی بپردازد، نه تنها مخالفتی از خود نشان نداد، بلکه متحد و هم‌پیمان نیروهای دولتی شد. چنانکه در شکست سردار رشید و اسارت متحدین سنجابی وی، یعنی سردار مقتدر و حسین خان بیرالسلطنه، نقشی اساسی ایفا کرد.^۳ کار عباس خان چنان بالا گرفت که در نبود امیر لشکر غرب، حاکمان و دیگر سران و رؤسای ایلی و عشایری غرب التزام‌نامه‌هایی مبنی بر اطاعت از او می‌گرفتند و هم‌صدا بودند که حرکات و عملیاتشان «مطابق با نظریات حضرت امیرمخصوص باشد.»^۴ رؤسای سنجابی به سبب روابط خوبی که با بازماندگان دولت موقت ملی داشتند، از حمایت اشخاصی همچون مدرس، حائری‌زاده و سلیمان میرزا اسکندری برخوردار بودند، در نتیجه برخلاف رؤسای ایلات لرستان اعدام نشدند.^۵

ستاره بخت عباس خان امیرمخصوص هم به‌زودی افول کرد. در سیستم جدید جایی برای وی نبود. او پس از همراهی با نیروهای دولتی و سرکوب سردار رشید، سنجابی‌ها، والی پشتکوه و لرها خود نیز قربانی سیستم رضاشاهی شد. در اواخر فروردین ۱۳۰۷ با ده نفر از نیروهایش دستگیر و به تهران فرستاده شد و علی‌آقاخان اعظمی به جای وی منصوب گشت.^۶ از این زمان به بعد علی‌آقاخان اعظمی که از افراد عادی و معمولی ایل کلهر بود و مدتی را در دستگاه سلیمان خان امیراعظم به سر برده بود، به ریاست ایل کلهر انتخاب شد و تا پایان سلطنت رضاشاه در این سمت باقی ماند.^۷

۱. سلطانی، ج ۲/۲، ص ۶۰۴.

۲. سنجابی، ص ۲۷۸.

۳. امیر احمدی، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۴. به نقل از احمد امیر احمدی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۶. تلگراف مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۰۷ق، نمره ۵، به نقل از امیر احمدی، ج ۲، ص ۱۹۴.

۷. سلطانی، ج ۲/۲، ص ۶۰۸.

عباس‌خان سردار رشید اردلان

پس از قتل سلیمان‌خان امیراعظم و ریاست یافتن عباس‌خان امیرمخصوص و همراهی او با نیروهای دولتی، این بار نوبت به سردار رشید رسید. عباس‌خان سردار رشید در قلمرو سنتی خویش اقتدار تمام داشت و تمام تلاش وی بازسازی قلمرو سابق اردلان بود که چندین مرتبه به این مهم دست یافت، اما در تثبیت و اداره قلمرو خود در دوره‌ای که از آن به «هرج و مرج عشایری» تعبیر شده است، ناکام ماند. وی چون به والیان اردلان منسوب بود، تلاشش نه حفظ وضع موجود، بلکه احیای امارت اردلان بود و از این منظر از دیگر نیروهای موجود در مناطق غربی متمایز بود. برخلاف دیگر رؤسای عشایر، دولت «از مجرای سیاسی» به او می‌نگریست.^۱ در واقع دیگر نیروهای موجود در مناطق غربی در پی حفظ وضع موجود بودند و طرح و برنامه‌ای برای توسعه قلمرو نداشتند. تنوع ایلی و عشایری این حوزه و رقابت‌های درونی حاصل از آن عمیق‌تر از آن بود که چنین داعیه‌هایی را هموار کند.

مقر حکومتی سردار رشید روانسر و جوانرود بود. او چندین نوبت با نیروهای دولتی مصاف داد که در تعدادی از آنها پیروز شد و در تعدادی هم شکست خورد. در مرداد ۱۲۹۸ / آگوست ۱۹۱۹ شریف‌الدوله، حکمران کردستان، برای تحت کنترل درآوردن و همراه کردن سردار رشید با خود، وی را همزمان با شاهزاده اعظم‌الدوله به طور مشترک نایب‌الحکومه خود قرار داد. اما این سمت سردار رشید را راضی نکرد و پس از مدت کوتاهی به مقر حکمرانی خویش در روانسر برگشت. شریف‌الدوله هم بیکار نشست و این بار با وعده واگذاری والی‌گری کردستان، وی را در ۱۸ بهمن ۱۲۹۸ / فوریه ۱۹۲۰ به سنجند کشاند و حتی شمشیر و حمایل مرحوم حاج سردار را محرمانه از حاج ارفع‌الملک گرفته، چنان انتشار دادند که شمشیر و حمایل از تهران برای والی وارد شده است. روز ۲۲ جمادی‌الاول در دارالحکومه دعوت عمومی به عمل آمده، شریف‌الدوله با دست خود حکم والی‌گری کردستان را به سردار تقدیم و حمایل سرتیپی را به گردن او انداخته و شمشیر جواهربند را به کمر او بست.^۲

این وضعیت ۱۹ روز ادامه داشت تا اینکه در ۱۱ اسفند سردار رشید که منتظر رفتن شریف‌الدوله و نشستن بر مسند والی‌گری بود، به دارالحکومه دعوت شد تا والی‌گری کردستان را رسماً بر عهده بگیرد. اما به محض ورود دستگیر و خلع سلاح و در ۲۶ اسفند روانه تهران شد و در آنجا تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در زندان بود.^۳ پس از کودتا، سیدضیاء به عباس‌خان سردار رشید اجازه بازگشت داد. وی نیز به محض ورود به روانسر دست به اقدامات و تحرکاتی زد و برخی از هورامی‌ها و سران عشایر سنجابی را با خود

۱. امیر احمدی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. مردوخ، ص ۶۰۶.

۳. همان، ص ۶۰۹.

همراه و پست‌های نظامی روانسر و اطراف آن را خلع سلاح کرد و علیه رضاخان وزیر جنگ موضع گرفت.^۱ اما این بار هم در مقابل نیروهای امیر لشکر غرب و اتحاد نیروهای عشایری تاب مقاومت نیاورد و به رزوا پناهنده شد. پس از تلاش ناکامانه و زمانی که از هیچ جانب مورد حمایت قرار نگرفت، تسلیم امیر لشکر غرب در همدان شد و از آنجا به تهران اعزام شد.^۲ اما بار دیگر در اوایل سال ۱۳۰۳/آوریل ۱۹۲۴ در جریان جمهوری خواهی و کناره‌گیری رضاخان از ریاست‌وزاری از تهران فرار کرد و در روانسر مستقر شد.^۳

او، پس از استقرار در روانسر، بلافاصله به بازسازی و سازماندهی نیروهای خویش پرداخت و حتی دو مرتبه نیروهای اعزامی از کرمانشاه به فرماندهی امیر مسعود را شکست داد.^۴ اما مدت کمی پس از این پیروزی‌های زودگذر، نیروهای کرمانشاهان و کردستان علیه سردار رشید متحد شدند؛ از جانب کردستان احمدخان منصوری رئیس قشون به جانب روانسر حرکت کرد و از جانب دیگر هم قوای کرمانشاه به مقابله با عباس‌خان برخاست.^۵ متحدین سابق وی نیز التزام‌نامه عدم حمایت از او دادند و این‌گونه بود که از جانب آنها هم حمایتی دریافت نکرد. نتیجه هم آن شد که در مصاف‌های پی‌درپی از نیروهای اعزامی شکست خورد. تلاش وی برای جلب حمایت شیخ محمود برزنجی و شیخ خزعل ناکام ماند و پس از آن به بغداد رفت و در آنجا ماندگار بود تا زمانی که رضاشاه عازم نجف شد. در نجف، بنا به شفاعت علما و روحانیون، مورد عفو قرار گرفت و اجازه بازگشت به ایران را کسب کرد و در تهران ساکن شد.^۶

اسماعیل آقا شکاک (سمکو)

در حوزه مکریان نفوذ نیم‌بند دولت منحصر به ساوجبلاغ بود و سایر بخش‌ها تحت امر و تسلط عشایر و طوایف منطقه قرار داشت که مهم‌ترین آنها اسماعیل آقا سمکو بود. شورش اسماعیل آقا در ابتدا قیامی عشایری بود. مخبرالسلطنه علت شورش و آغاز کار سمکو را کشته شدن جعفر آقا، برادر وی، به دست نظام‌السلطنه، حاکم تبریز، می‌داند که با فرستادن قرآنی مهرشده وی را امان داده و به تبریز دعوت کرده بود، اما برخلاف وعده‌اش او را به قتل رساند. چنین بود که گردهای شکاک «در صداقت اولیای امور شک کرده، هیچ وقت در خدمت صمیمی نشدند.»^۷ اقدام حاکم تبریز حس انتقام را در اسماعیل آقا

۱. همان، ص ۶۲۱.

۲. همان، ص ۶۲۹-۶۳۰.

۳. ساکما، پرونده ۸۴۳۱-۲۹۰، گزارش حکومت کردستان به وزارت داخله مورخ ۱ جوزا ۱۳۰۳.

۴. کوشش، ۱۱ شوال ۱۳۴۲، ش ۳۹، ص ۲.

۵. همان، ۱۵ جوزا ۱۳۳۰، ش ۴۷، ص ۲.

۶. مردوخ، ص ۶۳۲.

۷. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات (تهران: زوار، ۱۳۷۵)، ص ۳۳۳.

برانگیخت که بعد از مرگ پدر و برادرش به ریاست ایل شکاک رسیده بود.^۱ با آغاز جنگ جهانی اول، سموکو بیش از پیش مورد توجه نیروهای متخاصم واقع شد و هر یک از آنها سعی در جذب وی داشتند. روس‌ها به سموکو پیشنهاد همکاری دادند. سموکو تحت شرایطی با پیشنهاد روس‌ها موافقت کرد.^۲ ولی بعداً تغییر جبهه داد و به همکاری با عثمانی‌ها پرداخت و با روس‌ها جنگید.^۳ در نتیجه این اقدام بود که روس‌ها او را دستگیر و روانهٔ تفریس کردند، اما مدتی بعد آزاد شد. به دنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷/مهر ۱۲۹۶ و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، دستور عقب‌نشینی سربازان روس از جبهه‌ها صادر شد. در پی خروج روس‌ها از آذربایجان، آشوریان آذربایجان به کمک متفقین مسلح شدند و به سموکو نیز پیشنهاد همکاری دادند، اما سموکو که از افزایش قدرت و نفوذ آنان نگران بود مارشیمون، پیشوای آشوریان، را در ملاقاتی به قتل رساند و آشوریان کمی بعد به دنبال شکست‌هایی که از قوای عثمانی خوردند، ناچار به ترک آذربایجان شدند و به بین‌النهرین رفتند.^۴

حضور عثمانی‌ها هم در آذربایجان چندان نپایید. آنها بعد از پایان جنگ جهانی اول صفحات آذربایجان را تخلیه کردند.^۵ از این زمان به بعد اسماعیل آقا خود را بالامانع دید و «در فکر استقلال و سلطنت مستقلی» افتاد.^۶ از طرف دیگر، حکومت مرکزی که اینک جنگ جهانی اول را پایان یافته می‌دید درصدد اعادهٔ اقتدار خود بر صفحات غرب و شمال غرب افتاد و به همین منظور حکامی را برای ادارهٔ مناطق مرزی اعزام کرد که به اصطکاک و تنش میان دو طرف انجامید. به‌زودی سلسله‌جنگ‌هایی میان سموکو و قوای دولتی شروع شد. مکرململک، حاکم خوی، بمبی در جعبهٔ شیرینی برای اسماعیل آقا فرستاد تا او را نابود کند. این اقدام به کشته شدن برادر او (علی آقا) و چند تن دیگر انجامید.^۷ سموکو در پاسخ به این اقدام، دست به حملات ناموفقی به قصد تصرف ارومیه زد. تا آنکه در زمستان ۱۲۹۸/۱۹۱۹ قوای دولتی به فرماندهی فیلیپوف برای سرکوبی او اعزام و موفق شدند سموکو را در چهریق محاصره کنند. اما به‌زودی به دنبال مذاکراتی که صورت گرفت تحت شرایطی با وی صلح کردند. اسماعیل آقا بدون آنکه به تعهداتش پایبند بماند، کمی بعد عملکرد سابق خود را از سر گرفت.^۸ او بالاخره توانست در دی‌ماه سال ۱۲۹۹/ژانویه ۱۹۲۱ ارومیه و در مهر سال بعد مهاباد را به تصرف خود درآورد.^۹ به دنبال تصرف مهاباد،

۱. مارتین بروئینسن، *ایران و جنگ جهانی اول*، به کوشش تورج اتابکی، ترجمهٔ مهدی حقیقت‌خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۶.
 ۲. نهراسیابو هورامی، *کورد له تارشویی روسیا سقیفه‌تلا* (اربیل: چاپخانهٔ وه‌زارته‌ی په‌روه‌ده، ۲۰۰۶)، ص ۱۵۷.
 ۳. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۸، کارتن ۴۳، پروندهٔ ۶ سند ۱۱۵.
 ۴. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: سیروان خسروزاده، *راه بی‌سرانجام* (نگاهی به سرگذشت آشوریان در جنگ جهانی اول) (تهران: شیرازهٔ کتاب ماه، ۱۳۹۷).
 ۵. احمد کسروی، *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴)، ص ۳۰-۸۲۹.
 ۶. میرزا ابوالقاسم امین‌الشرع خوی، *میراث اسلامی ایران*، دفتر هشتم، به کوشش رسول جعفریان (قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۸)، ص ۴۶.
 ۷. محمد تمدن، *اوضاع ارومیه در جنگ اول یا تاریخ رضائیه* (ارومیه: مؤسسهٔ مطبوعاتی تمدن، ۱۳۵۰)، ص ۳۳۸.
 ۸. مهدی آقاسی، *تاریخ خوی* (تبریز: مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۳-۴۴۱.
 ۹. رحمت‌الله توفیق، *تاریخچهٔ ارومیه*، یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن (تهران: پردیس دانش، ۱۳۸۹)، ص ۸-۱۳۷.

قدرت اسماعیل آقا به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و موجب نگرانی حکومت مرکزی شد.^۱ شکست قوای دولتی از سمکو ادامه پیدا کرد و در ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ سردار ارشد قراچه‌داغی که در رأس قوایی از عشایر و ژاندارم به جنگ او آمده بود کشته شد و قوای دولتی درهم شکست.^۲ در جنگ دیگری که در خرداد ۱۳۰۱/ژوئن ۱۹۲۲ روی داد، قوای دولتی شکست خورد و در همین جنگ خالوقربان هرسینی هم کشته شد.^۳

رضاخان که مدت‌ها درگیر قیام جنگلی‌ها بود، بالاخره مقدمات حمله به سمکو را فراهم کرد. او در همین زمینه دست به تلاش‌هایی زد. در عرصه داخلی دستور داد بریگاد تازه‌ای مرکب از پنج گردان پیاده، سه واحد توپخانه، سه گردان سواره و یک ستون تجهیز و راهی آذربایجان گردد و قشون متحرک در آذربایجان هم به آنان ملحق شود. وی معتقد بود پیروزی‌های پیاپی سمکو بیشتر ناشی از بی‌کفایتی فرماندهانی است که به جای واحدهای بزرگ، واحدهای کوچک را به جنگ سمکو فرستاده‌اند و او آنها را یکی پس از دیگری شکست داده است.^۴ بالاخره در روز ۲۲ مرداد ۱۴/۱۳۰۱ آگوست ۱۹۲۲ در جنگ خونینی که میان سمکو و قوای دولتی در نزدیکی‌های سلماس درگرفت، سمکو شکست خورد و ناچار به عقب‌نشینی به چهریق شد. روز بعد قوای دولتی به چهریق حمله بردند. سمکو با وجود مقاومت زیاد، در نهایت عقب نشست و بیشتر نیروهایش متفرق شدند و به خانه‌های خود برگشتند. اعلام عفو عمومی باعث شد جز ۲۵۰ نفر کسی با سمکو نماند.^۵ حکومت ایران مکرراً از حکومت عثمانی می‌خواست سمکو را به ایران تحویل دهد، اما این تلاش‌ها به جایی نرسید.^۶ در این مدت سمکو از شیخ محمود و مناطق تحت قلمرو وی دیدن کرد و حتی برای اجرای عملیاتی در قلمرو سابق مساعدت‌های مادی و انسانی از او دریافت نمود.^۷ رسیدن اخباری از تحرکات سمکو و تلاش وی برای ورود مجدد به قلمرو سابق، دولت مرکزی را بر آن داشت که طی تلگراف‌هایی به والیان نظامی آذربایجان و کردستان از آنها بخواهد برای جلوگیری از تحرکات مجدد سمکو آماده باشند و تعلیمات لازم را ببینند. در همین زمینه «با مقامات خارجی هم مذاکراتی» برای جلوگیری از ورود مجدد سمکو صورت گرفت.^۸ رسیدن چنین اخباری بود که

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: سیروان خسروزاده، شکست اردوی آهین؛ گزارشی از حمله سمکو به مهاباد و شکست هنگ چهاردهم ژاندارمری (مهر ۱۳۰۰) (تهران: شیرازه کتاب ماه، ۱۳۹۷).

۲. تمدن، ص ۳۴۴.

۳. همان، ص ۳۸۰.

۴. حسن ارفع، کردها؛ یک بررسی تاریخی و سیاسی، به کوشش رفوف مرادی (تهران: انتشارات آنا، ۱۳۸۲)، ص ۹۷.

۵. توفیق، ص ۷-۱۵۶.

۶. محمدعلی بهمنی قاجار، تمامیت ارضی ایران، ج ۱ (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰)، ص ۶۰۲.

۷. کوشش، ۱۲ دی‌ماه ۱۳۰۱، ش ۱، ص ۲.

۸. همان، ۲۶ جدی ۱۳۰۱، ش ۷، ص ۲.

والی نظامی شمال غرب را به وحشت انداخت. برای جلوگیری از سازماندهی احتمالی نیروهای سمکو در داخل، عبدالله‌بیگ، پسرعموی سمکو، در ۹ بهمن ۱۳۰۱/۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ به قتل رسید و شایعه کردند که «تیر خطایی که غفلتاً خالی» شد، علت مرگ او بوده است.^۱

در اواخر بهمن ۱۳۰۱/فوریه ۱۹۲۳ سمکو از عبدالله‌خان امیرطهماسبی، امیر لشکر شمال غرب، خواست نصیرالملک را برای ملاقات با وی بفرستد. با این درخواست موافقت شد و نصیرالملک، پس از دیدار با سمکو، نتیجهٔ مأموریت و تقاضاهای سمکو را به امیر لشکر گزارش داد و مجدداً سمکو را ملاقات کرد. پس از یک رشته مذاکرات، سمکو خواهان تأمین امنیت جانی خود برای بازگشت به ایران شد.^۲ حتی نمایندگان وی دو بار در تبریز با عبدالله‌خان امیرطهماسبی دیدار کردند، اما مذاکرات به نتیجه نرسید و در این مرحله سمکو حاضر به مراجعت به ایران نشد.^۳ پس از آن سمکو از انگلیسی‌ها خواست میان او و دولت مرکزی پادرمیانی کنند تا حکومت ایران به وی امنیت جانی دهد و بتواند به ایران بازگردد.^۴ حتی پیشنهاد داد با افراد تحت امر خویش به ارتش بپیوند، اما دولت این پیشنهاد را نپذیرفت. همین امر بار دیگر وی را به امید یاری به ترکیه نزدیک کرد.^۵

اما طی یکی دو سال بعد رویهٔ امارت لشکر غرب تغییر کرد و تلاش کردند سمکو را به ایران برگردانند، چرا که بودن او در ایران را کم‌خطرتر می‌دانستند.^۶ خود سمکو نیز که از مساعدت دولت‌های خارجی مأیوس شده بود، به بازگشت به ایران ابراز علاقه کرد و این خواسته را مکرراً به امارت لشکر شمال غرب رسانید. به دنبال آن، سرانجام با گرفتن تأمین از امارت لشکر شمال غرب، برای آوردن اتباع خود به ترکیه رفت. مدتی ترک‌ها مانع از مراجعت وی به ایران شدند، اما بالاخره سمکو در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۴/۳۰ آوریل ۱۹۲۵ با اتباع و اهل و عیال خود که بالغ بر ۲۰۰ خانوار و ۳۰۰ سوار مسلح بودند، به ایران مراجعت کرد^۷ و در ۱۵ اردیبهشت/۵ می عبدالله‌خان امیرطهماسبی برای ملاقات وی به کهنه‌شهر رفت و «مشارالیه را با اتباعش به مراجع کاملهٔ مقام ریاست وزرا مستظهر» گردانید. آنها در ناحیه‌ای از صومالی برادوست^۸ که برای آنها معین شده بود، مستقر شدند. پس از آن سالار جنگ و سایر رؤسای عشایر هم به دیدن وی رفتند. ظاهراً اوضاع به‌خوبی پیش رفت.^۹

۱. همان، ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۴۱، ش ۱۴، ص ۳.

۲. همان، ۱۱ رجب ۱۳۴۱، ش ۲۴، ص ۲ و ۳.

۳. همان، ۱۵ شوال ۱۳۴۱، ش ۵۴، ص ۲.

۴. هورامی، ص ۳۸۴.

۵. همان، ص ۱۵۸.

۶. کوشش، ۶ خرداد ۱۳۰۴، ش ۵۱، ص ۳.

۷. همان.

۸. ناحیه‌ای در غرب ارومیه که بیشتر ساکنان آن از ایل برادوست هستند.

۹. کوشش، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۴، ش ۴۳، ص ۳.

پس از آن عبدالله‌خان امیرطهماسبی در تلگرافی به ریاست وزرا، بازگشت سمکو را اطلاع داد و تقاضای تأمین جانی برای وی و اتباعش کرد.^۱ در دوم تیرماه همین سال (۱۳۰۴) رضاخان سردار سپه به ساوجبلاغ رفت و برای بازدید از شهر و ملاقات با افراد سرشناس منطقه، یک شب در آنجا توقف کرد.^۲ در همین سفر امیرطهماسبی ترتیب ملاقات وی را با سمکو داد و این ملاقات در دوم تیرماه ۲۳/۱۳۰۴ ژوئن ۱۹۲۵ در سلماس روی داد.^۳ دیداری که شاید جزء نواذر دیدارهای رضاشاه پس از کودتا بود. سمکو در این دیدار «حتی از پشت اسب پیاده نشد» و تقاضاهای او از سردار سپه «صورت اولتیماتوم» داشت. سردار سپه نیز چون نیروی کافی همراه نداشت و از طرفی سربازخانه سلماس وضعیت بغرنجی داشت، «با ملایمت جواب» داد، چرا که «بیم آن می‌رفت که قصد جان» او کند.^۴ احتمالاً رضاخان با این پندار که ماندن سمکو در داخل کشور بهتر از این است که در آن سوی مرز باشد، او را بخشید و به وی امان داد.^۵

این دوره به‌ظاهر آرام چندان دوام نیافت. به دنبال انعقاد قرارداد مودت ۱۹۲۶/۱۳۰۵ میان ایران و ترکیه، سمکو به‌شدت احساس خطر کرد. بازتاب این نگرانی را می‌توان در گزارش ۲۷ اردیبهشت ۱۸/۱۳۰۵ می ۱۹۲۶ کارگزاری ارومیه به وزارت امور خارجه ملاحظه کرد. این گزارش به تأثیری که این عهدنامه بر سمکو گذاشت اشاره کرد و نوشت: «اسماعیل آقا تصور کرده که بعد از این قرارداد، کردها به‌وسیله این دو دولت قلع و قمع می‌شوند و سیاست دولت ترکیه که قطع نسل ملت کرد است پیشرفت خواهد کرد.» نصرالله بهنام در پایان این گزارش پیش‌بینی کرد که اسماعیل آقا دست به تحرکاتی بزند.^۶ این پیش‌بینی به‌زودی صورت واقع به خود گرفت. در اوایل پاییز نیروهای سمکو ارتباط ماکو و ارومیه را قطع کردند و پیشقراولان نیروهای وی تا نزدیکی ارومیه پیش تاختند و همین امر سبب شد بسیاری از ساکنان، شهر را تخلیه کنند.^۷ در این زمان امیر احمدی فرمانده لشکر شمال غرب بود. تجربه رویارویی‌های سابق نیروهای دولتی با نیروهای سمکو این بار به یاری امیر احمدی آمد. وی درصدد ایجاد تفرقه در نیروهای سمکو و بهره‌برداری از رقابت مدعیان قدرت و افراد ناراضی ایل شکاک برآمد. برای این منظور، عمرخان شکاک را انتخاب کرد «که از فلز خود او» بود و بر سر ریاست ایل با سمکو رقابت و اختلافاتی داشت. از

۱. همان، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۴، ش ۴۴، ص ۲.

۲. همان، ۴ تیرماه ۱۳۰۴، ش ۶۲، ص ۲.

۳. امیر احمدی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴. همان، ص ۳۰۸.

۵. دیوید مک‌دول، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسسی (تهران: پانیز، ۱۳۸۳)، ص ۳۸۱.

۶. نظامعلی دهنوی، اسنادی از روابط سیاسی ترکیه و عراق (۱۹۲۳-۱۹۳۲) (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶)، ص ۱۸۲.

۷. کوشش، ۵ آبان ۱۳۰۵، ش ۱۰۱، ص ۴.

دید وی «برای سرکوب اسماعیل‌خان سمیتقو هیچ حربه و وسیله‌ای بهتر از این» نبود.^۱ سگمو با حمله به سربازخانه سلماس و محاصره آن بار دیگر قیام علیه دولت را علنی کرد. اما این بار جبهه متحد و نیرومندی در مقابل او قرار داشت، جبهه‌ای متشکل از عمرخان شکاک، شاهسون‌ها و نیروهای دولتی که از لحاظ تعداد برتری چشمگیری بر نیروهای سگمو داشتند. با وجود تصرف تلگراف‌خانه سلماس و وارد کردن تلفات سنگین به جبهه متحدین، نیروهای سگمو دچار تلفات زیادی شدند. به همین دلیل سرانجام مجبور به ترک محاصره شد و به هوسین در چهار فرسخی سلماس عقب نشست. در آنجا دست به بازسازی نیروهای خویش زد و مهیای حمله به رضائیه شد. اما نیروهای دولتی و متحدینشان پیش‌دستی کردند و در روستای انهر نیروهای سگمو را غافلگیر نمودند. در نتیجه آنها متواری شدند. عمرخان شکاک و سوارهای تحت امر وی نقش زیادی در شکست سگمو داشتند.^۲ با این حال، این شکست هم خلل چندانی در تفوق سگمو بر منطقه ایجاد نکرد. این بار نیروهای دولتی از طریق دیگری وارد شدند. آنها با کمک عمرخان شکاک بسیاری از سران ایل شکاک را گرد هم آوردند و ضمن دادن تأمین، آنها را راضی به اقدام علیه سگمو کردند. در نتیجه همراهی بسیاری از شکاک‌ها و دیگر عشایر منطقه با نیروهای دولتی بود که اسماعیل‌آقا شکست خورد و به ترکیه عقب نشست.^۳ حکومت ایران مایل نبود سگمو در خارج از مرزها بماند و در عین حال به هیچ وجه هم مایل نبود مصونیت جانی به او ببخشد. بنابراین، از راه دیگری وارد شد و از وی خواست برای مذاکره به اشنویه بیاید. سگمو به اشنویه رفت و از طریق سرهنگ صادق‌خان، حاکم شهر، خواست که با فرمانده لشکر شمال غرب، یعنی سرتیپ ظفرالدوله، ملاقات کند. سرهنگ جریان را به ظفرالدوله (سرلشکر مقدم) اطلاع داد. سرلشکر مقدم در جواب تأکید کرد: «سمیتقو را تحت نظر بگیرید و او را مهمان خود کرده و وانمود کنید که فرمانده لشکر به سوی اشنویه در حرکت است، ضمناً کسان او را خلع سلاح کنید.»^۴ در عین حال، با تعجیل، سه ستون مرکب از گردان‌های سوار، مسلسل و پیاده را به جانب اشنویه حرکت دادند. اسماعیل‌آقا که به امید مذاکره با سرلشکر مقدم به اشنویه آمده بود، کاملاً غافلگیر شد.^۵ طبق برنامه‌ریزی قبلی، نظامی‌ها از سوراخ‌هایی که در دیوار یک خانه تعبیه کرده بودند و در مسیر سگمو قرار داشت، تیراندازی کردند و او را به ضرب چهار گلوله از پای درآوردند.^۶

۱. امیر احمدی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۵-۲۷۷.

۳. همان، ص ۲۸۸-۲۹۰.

۴. تملن، ص ۴۱۳.

۵. کوشش، ۳۱ تیرماه ۱۳۰۹، ش ۱۵۱، ص ۱.

۶. امیر احمدی، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱.

خوانین سه‌گانه هورامان در مواجهه با دولت رضاشاه

کردستان دارای هجده بلوک بود. چهار بلوک از این هجده بلوک از دوران مشروطه کاملاً تحت امر و نفوذ رؤسا و خوانین موروثی آنجا قرار داشت و دولت مرکزی از کمترین نفوذ و اقتدار در این قسمت‌ها برخوردار بود. این چهار بلوک عبارت بودند از هورامان تخت، هورامان لهن، مریوان و جوانرود. در مرکز ولایت هم اوضاع چندان به‌سامان نبود. تغییر پیاپی حکمرانان نشانی از بی‌ثباتی و ناتوانی حکومت ولایتی برای توسعه نفوذ و استقرار امنیت بود.

خوانین هورامان که به سلاطین موسوم بودند، در سال‌های پس از جنگ تا قدرت‌گیری رضاخان سردار سپه، حوزه نفوذ اقتدار خویش را توسعه دادند و بلوکات ژاورد، گاورد و کلاترزان را که متصل به قلمرو سنتی شان بود به تصرف خویش درآوردند.^۱ بنابراین، در آستانه سلطنت رضاشاه هشت بلوک از بلوک هجده‌گانه کردستان زیر نفوذ رؤسای سنتی بود. مریوان و هورامان از مشروطه تا سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷ عاری از هر گونه نیروی دولتی بود.^۲ نه تنها دولت نفوذی در این منطقه نداشت، بلکه بارها سنندج، مرکز ایالت، از جانب هورامی‌ها تهدید شد. این تهدید تا مرداد ۱۳۰۵/اگوست ۱۹۲۶ ادامه داشت، به طوری که «ادارات دولتی دچار توحش و اضطراب بودند.» به همین دلیل در نتیجه مخابرات حضوری حکومت سنندج و فرمانده فوج ظفر با تهران و لشکر غرب، روز بیستم مرداد فرمانده لشکر غرب شخصاً وارد سنندج شد و با ورود قوای نظامی و استقرار آنها در همان روز «اضطرابات عمومی قدری تخفیف یافت.»^۳

مقدمه تصرف هورامان

در این دوره خط عمده سیاست کشور بر تمرکزگرایی استوار بود. قدرت‌های محلی مناطق کردنشین به چند علت توانایی مقابله با این جریان را نداشتند. آنها از سویی پرچمدار حفظ وضع موجود بودند و از سوی دیگر به دلیل پراکندگی هرگز نمی‌توانستند نیروهای خود را متحد سازند. نابه‌سامانی و عدم اتحاد هیچ شانس برای تداوم آنها باقی نگذاشت.^۴

مقدمه تصرف هورامان، ورود عبدالله‌خان امیرطهماسبی در ۲۱ بهمن ۱۳۰۵/۱۱ فوریه ۱۹۲۷ به کردستان بود. وی پس از کسب اطلاعات از رؤسا و حکام سرحدی روانه سقز شد. چند روز پس از وی سرتیپ مرتضی‌خان و سرتیپ فرج‌الله‌خان هم وارد کردستان شدند. امیرطهماسبی پس از مراجعت از سقز، به‌واسطه شیخ عارف، با خوانین رزاو، محمودخان دزلی و محمودخان کانی‌سانانی در روستای اوبهنگ

۱. ساکما، پرونده ۲۳۲-۲۹۰، گزارش حکومت کردستان به وزارت داخله مورخ ۲ برج میزان ۱۳۰۳.

۲. ساکما، پرونده ۱۲۶۵-۲۴۰، گزارش گلشایبان به وزارت مالیه مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۱۲.

۳. ساکما، پرونده ۲۰۶۳۲-۲۹۷، گزارش رئیس معارف کردستان به وزارت معارف و اوقاف ۲۳ مرداد ۱۳۰۵.

۴. علی گلاویژ، مناسبات ارضی در کردستان (فروپاشی نظام عشیره‌ای) (تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۶۱)، ص ۸۳.

ملاقات کرد و سپس به سنندج رفت. «بعد به مریوان و دزلی و لهنون هم رفته و تمام نقاط و مواقع را دیده، با رؤسای سرحدی نوازش و مهربانی نموده، به همه دوربین و تفنگ خلعت عطا کرد.» مدت کمی پس از این دید و بازدید، اردوی دولتی که سالار مفخم با تفنگچی‌های ژاورودی و جعفر سلطان با جمعیت لهنون آن را همراهی می‌کرد، به سمت رزاق لشکر کشید و رزاق به آسانی تسخیر گشت و خوانین آن تسلیم شدند.^۱ پس از تسخیر رزاق، رضاشاه مدال‌هایی برای فرماندهان نیروهای دولتی ارسال کرد^۲ و سلاطین و بیگ‌زادگان آنجا توسط عبدالله‌خان امیرطهماسبی مجبور به اسکان در سنندج شدند. اما پس از مدتی دوباره به رزاق بازگشتند و همین امر سبب شد که نوبت دوم و در دوره فرماندهی سرهنگ محمود امین مجدداً خلع سلاح و در سنندج اسکان داده شوند.^۳ پس از آن نیروهای دولتی در آنجا گمارده شدند.^۴

اقدامات محمود امین در هورامان

محمود امین، فرمانده تیپ مستقل کردستان، از سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷ با محمودخان دزلی در ارتباط نزدیک بود. وی در ابتدا با مساعدت‌های مادی و دادن انعام و خلعت و حقوق ماهیانه به پسران و نزدیکان محمودخان دزلی تا حدود زیادی از جانب وی آسوده‌خاطر شد و حتی تعهد کرد معاش وی را از محصول روستاهای نژمار، ننه، دزلی و شارانی تأمین کند.^۵ پس از آنکه محمود امین دیگر رؤسا و حکام منطقه را یکی پس از دیگری سرکوب کرد و مناطق تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفت، به‌زودی نوبت به دزلی هم رسید. پس از استقرار نیروهای نظامی دولتی در رزاق و سرکوب عشایر گلباغی و مندمی در نواحی سقر و دیوان‌دره، محمودخان دزلی به‌درستی نسبت به موقعیت و جایگاه خویش احساس خطر کرد و در پی چاره برآمد. به همین دلیل توافقاتی را که با محمود امین داشت عملاً به هم زد. بنابراین، «وضعیت به‌واسطه نقض قول محمودخان دزلی تا یک درجه منقلب» شد.

محمودخان دزلی از اواخر سال ۱۳۰۸/فوریه ۱۹۳۰ و به صورت جدی‌تر از فروردین ۱۳۰۹/آوریل ۱۹۳۰ به بازسازی نیروهای خویش پرداخت و آنها را در قالب دسته‌هایی به روستاهای تحت قلمرو اعزام کرد و برای جلوگیری از ورود نیروهای دولتی «مستحفظین نظامی و چریکی از هر طرف» گماشت. همچنین داوطلبینی از روستاهای اطراف هم به قوای وی ملحق شدند.^۶ با وجود سوءظن هر دو طرف به هم،

۱. مردوخ، ص ۶۵۷.

۲. کوشش، ۱۴ صفر ۱۳۴۵، ش ۱۵۹، ص ۲.

۳. محمود امین، خاطراتی از عملیات نظامی در آذربایجان، کردستان و بلوچستان ۱۳۰۲-۱۳۲۰ شمسی، به کوشش سیروان خسروزاده (تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۴)، ص ۹۴.

۴. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، راپرت ۱۵ روزه اول خرداد ۱۳۰۹، مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه مورخ ۱۳۰۹.

۵. ساکما، پرونده ۱۲۱۱۶-۲۹۶، گزارش سرهنگ محمودامین فرمانده تیپ مختلف کردستان مورخ ۲۹ دی ۱۳۰۹.

۶. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، گزارش ۱۵ روزه خرداد مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه سال ۱۳۰۹.

هنوز رویارویی شکل عینی نیافته و در ظاهر مناسبات دوستانه بین آنها برقرار بود. اما نمی‌توان انکار کرد که از ماه‌های آخر سال ۱۳۰۸/فوریه ۱۹۳۰ هر دو طرف در فکر رویارویی بودند و به نوعی در «صلح مسلح» به سر می‌بردند.

در چنین وضعیتی آمد و رفت و مناسبات آنها در ظاهر برقرار بود. تنها چند ماه قبل از تصرف دزلی، «سرهنگ محمودخان امین، فرمانده تیپ مستقل کردستان، با آقای حکیمی، پیشکار مالیه کردستان، برای رسیدگی به احوال رعایا و دهات و استمالت و اطمینان کامل به محمودخان دزلی و قرار مالیات دهات مشارالیه یوم دوشنبه ۱۷ آذر به رزاب» رفت. وی پس از دو روز توقف در رزاق و رسیدگی به امور آنجا در صبح چهارشنبه ۱۹ آذر/ ۱۰ دسامبر به همراه پیشکار مالیه به جانب دزلی رفت. عبدالله‌بیگ، پسر محمودخان دزلی، که برای استقبال از محمودخان امین تا رزاق آمده بود، در این سفر وی را همراهی می‌کرد. پسر دیگر محمودخان هم تا دربند دزلی به استقبال آمد و از آنجا به هیئت سرهنگ محمود امین ملحق شد. «خود محمودخان هم با معدودی سوار و پیاده در آخر دربند جهت مراسم استقبال» آمد و همچنین «طبقه رعایا و امام جماعت در جنب آبادی دزلی مراسم را به عمل آوردند.» سرهنگ محمود امین یک شب در دزلی ماند و پس از آن به مریوان مراجعت کرد. افراد وی هم پس از دیدار با نادر سلطان، حاکم هورامان تخت، و جعفر سلطان به مریوان برگشتند. ظاهراً در این سفر به محمودخان دزلی تأمین داده شد، چه آنکه پسر وی، عبدالله‌بیگ، از طریق رزاق-سنندج و در معیت فرمانده تیپ به تهران رفت و در آنجا به حضور رضاشاه رسید.^۱ در واقع هدف اصلی محمود امین از بازدید دزلی نه تأمین محمودخان، بلکه برآورد نیروها و بررسی موقعیت و استحکامات و راه‌های تصرف دزلی از نزدیک بود. حتی دعوت وی به دزلی از جانب محمودخان از روی نقشه بود. محمود امین به صراحت به این موضوع اشاره دارد: «به نایب یکم علی‌خان دستور دادم که به رزاق مراجعت، با محمودخان ملاقات و قرار بر این گذارد که مرا دعوت به دزلی نماید. از بس که به خود مغرور بود فوراً دعوت کرد. من هم برای دیدن وضعیت و موقعیت دزلی حسن استفاده نمودم... در ۱۵ آبان ۱۳۰۹... حرکت کردم و... عصر ۱۸ وارد و شب ۱۹ آبان را در دزلی گذراندم. صحبت‌های بی‌لزم زیاد بود. من اتصالاً به اطراف و اکناف نگاه کرده اوضاع را می‌سنجیدم.»^۲ دلیل این سفر او آشنایی با موقعیت منحصر به فرد دزلی نیز بود که «از طرف شمال اتصال به مریوان و طرف غرب متصل به خاک بین‌النهرین و طرف جنوب به اورامان لیهون جعفرسلطان و از طرف شرق به اورامان تخت» محدود بود و تنها راه ورود به آن از طریق

۱. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، راپرت ۱۵ روزه آخر آذرماه مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه دی ۱۳۰۹.

۲. امین، ص ۱۰۹.

دو دربند بود.^۱ در ادامه، محمود امین برای بررسی همه جوانب به روستای در کی رفت که خوانین آن عموزاده و از متحدان قوی محمودخان بودند و آنجا را نیز از نزدیک بازدید کرد و از همان‌جا نایب یکم عیسی‌خان را به همراه پیشکار مالیه «ظاهراً برای تصفیه مالیات لهون ولی باطناً جهت بازدید وضعیت گردنه‌های جنوب از راه گردنه کماجار به هانه‌گرمله و نوسود» فرستاد.^۲ محمود امین پس از بازدید دزلی به همراه پسر محمودخان دزلی و جعفرسان بلافاصله به تهران رفت و با فرمانده کل قشون سرتیپ محمد نخجوان دیدار کرد و همچنین در ۲۵ آذر به حضور شاه پذیرفته شد و اوضاع دزلی و منطقه را برای او تشریح کرد. در این جلسه رضاشاه دستور تصرف دزلی را داد. در مراجعت از تهران سرهنگ محمود امین ترتیبی داد که عبدالله بیگ و محمدامین بیگ «تلگرافاً مراحم ملوکانه را... به کسان خود مخابره نمایند و عمل کردند.»^۳

محمود امین زمان مناسبی را برای تصرف دزلی انتخاب کرد. از یک سو یک ماه قبل از دزلی بازدید کرده و به محمودخان تأمین داده و همچنین عبدالله بیگ پسر وی را روانه تهران کرده بود که به نوعی چنین القا می‌شد که محمودخان برخی از امتیازات و حوزه قدرت خود را در سایه متابعت و پذیرش نفوذ دولت مرکزی حفظ خواهد کرد. از سوی دیگر راه ورود به دزلی در شرایط عادی بسیار سخت بود، چرا که جز از دو طریق راه دیگری برای تصرف آنجا وجود نداشت: یکی از طریق دربند دزلی و دیگری دربند کلوی، که عبور از آنها و رسیدن به دزلی در نهایت سختی بود. برای رسیدن به دزلی از طریق دربند دزلی لازم بود دوازده مرتبه و از طریق دربند کلوی هشت مرتبه از رودخانه عبور کرد.^۴ چنین موقعیتی این امتیاز را داشت که در صورت اطلاع از حمله دشمن می‌شد با تعداد معدودی تفنگچی به راحتی از ورود آن جلوگیری کرد. این کار در زمستان بسیار غیرمحمتمل می‌نمود. محمود امین با پذیرش ریسک حمله در زمستان، در واقع محمودخان را کاملاً غافلگیر کرد.

بنابراین، محمود امین در ۲۴ دی ۱۳۰۹/۱۵ ژانویه ۱۹۳۱ با همراهی عده زیادی نیروی نظامی و نیروهای عشایری و بومی به بهانه خارج شدن محمودخان دزلی از توافق و پیمان نانوشته موجود و تحویل ندادن کسانی که متهم به غارت روستاییان بودند، به جانب دزلی لشکرکشی کرد.^۵ زمانی محمودخان از آمدن قوای دولتی مطلع شد که میدان مانوری برایش باقی نمانده بود. با وجود این، تعدادی تفنگچی به دربند اعزام کرد و این تعداد اندک توانستند پنج ساعت ورود نیروهای دولتی را به تأخیر بیندازند. در این مدت

۱. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، راپرت ۱۵ روزه اول بهمن ۱۳۰۹ مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه مورخ بهمن ۱۳۰۹.

۲. امین، ص ۱۱۰.

۳. همان، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۴. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، راپرت ۱۵ روزه اول بهمن ۱۳۰۹ مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه مورخ بهمن ۱۳۰۹.

۵. ساکما، پرونده ۱۲۱۱۶-۲۹۶، گزارش سرهنگ محمود امین فرمانده تیپ مختلف کردستان ۲۹ دی ۱۳۰۹.

زمان محمودخان فقط توانست همراه خانواده‌اش فرار کند و از سمت غرب دزلی به عراق عقب بنشیند.^۱ تصرف دزلی با مساعدت و همراهی نیروهای بومی، به‌ویژه رقیب دیرینه محمودخان دزلی، یعنی محمودخان کانی‌سانانی، صورت گرفت که در نتیجه آن دزلی با کمترین تلفات و مقاومت تصرف شد و محمودخان به عراق عقب نشست و محمودخان کانی‌سانانی هم به پاس این همراهی «مدال جنگی» دریافت کرد.^۲ پس از تصرف دزلی، محمود امین با «بلاغیه‌های پی در پی... مبنی بر تأمین اهالی و اتباع و همراهان محمودخان دزلی در تمام قراء» حوزه قلمرو وی تلاش کرد اوضاع را کنترل و از فرار مردم به عراق جلوگیری کند.^۳

پس از تصرف دزلی و فرار محمودخان دزلی، از نیروها و حکام سنتی این حدود فقط جعفرسلطان باقی مانده بود. در واقع تصرف رزاو، جوانرود و دزلی «پر و بال لهونی‌ها» را هم شکست.^۴

آخرین بازمانده

جعفرسلطان یا جعفرسان، فرزند محمدسعید سلطان، فرمانروایی‌اش از سال ۱۳۱۳ قمری آغاز شد و نزدیک به سی سال در قلمرو سنتی بدون رقیب می‌نمود. در طول فرمانروایی جعفرسان، منطقه تحت حاکمیت او، یعنی هورامان لهون، حوادث زیادی به خود دید که وی در همه آنها حضور فعال و نقش پررنگی داشت. اما بدون شک مهم‌ترین حادثه دوران فرمانروایی جعفرسلطان که تأثیر مستقیمی بر حاکمیت وی گذاشت، ظهور رضاشاه بود. موضع وی در قبال اقدامات دولت همراهی بود. در واقع، همراهی و مساعدت جعفرسان با نیروهای دولتی در سرکوب دیگر خوانین هورامان بسیار مؤثر بود، تا جایی که اگر وی در این عملیات‌ها همراهی نمی‌کرد، دیگر خوانین هورامان به‌سادگی شکست نمی‌خوردند و نیروهای دولتی هزینه‌های مادی و انسانی زیادی برای تصرف نواحی صعب‌العبور هورامان متحمل می‌شدند. مردوخ به‌صراحت اشاره دارد که «اگر جعفرسلطان به کمک اردوی دولتی نیامده بود به این سهولت اورامان رزاو تسخیر نمی‌شد.»^۵ اما با توسعه نفوذ حکومت مرکزی و سرکوب تدریجی رؤسای سنتی، جعفرسلطان به‌درستی احساس کرد که فرمانروایی او هم در دوران جدید دوام نمی‌آورد و به‌زودی نیروهای دولتی متوجه وی نیز می‌شوند. پس از تصرف دزلی، وی «حاضر به ارتباط و ابراز دوستی با مأمورین نظامی» نشد.^۶ در مهرماه ۱۳۱۰/اکتبر ۱۹۳۱ رضاشاه در جریان سفر سوم خویش به کرمانشاه

۱. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، راپرت ۱۵ روزه اول بهمن ۱۳۰۹ مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه مورخ بهمن ۱۳۰۹.

۲. امین، ص ۱۶-۱۰۴.

۳. ساکما، پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷، راپرت ۱۵ روزه آخر بهمن ۱۳۰۹ مدیر مدرسه دولتی اورامان به هیئت تفتیشیه.

۴. امین، ص ۱۱۵.

۵. مردوخ، ص ۶۵۷.

۶. حاجلی رزم‌آرا، خاطرات و اسناد سپهبد حاجلی رزم‌آرا، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات (تهران: شیرازه، ۱۳۸۲)، ص ۸۰.

به رزم‌آراء فرمانده هنگ آنجا، دستور داد با همراهی سرهنگ علی‌شاه به طور مشترک جعفرسلطان را خلع سلاح کنند.^۱ پس از دستور خلع سلاح، جعفرسان دو راه بیشتر نداشت: یا باید تسلیم نظم جدید می‌شد و یا باید به مقابله با آن می‌پرداخت. او راه دوم را انتخاب کرد و نومیدانه دست به اقداماتی برای حفظ موقعیت خویش زد تا در مقابل دیسپلین رضاشاهی مقاومت کند.

در اولین تصادم‌ها در آذر ۱۳۰۹/دسامبر ۱۹۳۰ نیروهای دولتی به فرماندهی سرتیپ علی‌شاه، فرمانده تیپ کردستان، و رزم‌آراء فرمانده فوج منصور کرمانشاه، از نیروهای جعفرسلطان شکست سختی خوردند، به طوری که برخی از منابع آمار کشته‌شدگان را تا ۲۰۰ نفر ذکر کرده‌اند.^۲ اما این پیروزی زودگذر بود و مدت کوتاهی پس از آن، جعفرسلطان با واکنش سریع و قوی نیروهای دولتی مواجه شد. در اینجا هم نیروها و عشایر بومی نقش اصلی را بازی کردند. از سه جبهه به جعفرسلطان حمله شد: عشایر سنجابی و گوران از سمت جنوب و رزم‌آراء با فوج منصور از راه غرب او را محاصره کردند و سرتیپ علی‌شاه که پس از شکست نخست به چهار فرسخی نوسود عقب‌نشینی کرده بود،^۳ در ضلع شمالی نوسود استقرار یافت. بدین ترتیب، جعفرسان در محاصره کامل قرار گرفت. این بار موقعیت سخت جغرافیایی و مقاومت‌های پراکنده به جعفرسان یاری نکرد و او پی برد که در مقابل قدرت روزافزون نیروی نظامی دولت مرکزی توان مقاومت و ایستادگی طولانی ندارد. با وجود تلاش زیاد رزم‌آراء برای گفت‌وگو و مذاکره با جعفرسان، وی با اینکه از هر لحاظ در تنگنا قرار گرفته بود، حاضر به مذاکره نشد.^۴ و سرانجام در اواخر سال ۱۳۱۰/مارس ۱۹۳۲ در مقابل نیروهای دولتی به کردستان عراق عقب نشست و به حکومت سلیمانیه پناه برد.^۵ این چنین شد که منطقه تحت نفوذ جعفرسان به تصرف قوای دولتی درآمد و با فرار او در واقع آخرین بازمانده حکام سنتی از بین رفت و قدرت حکومت مرکزی در اقصا نقاط این مناطق گسترش یافت.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد پس از مشروطه تا سال‌های آغازین سلطنت رضاشاه ایران شاهد هرج و مرج و پراکندگی لجام‌گسیخته قدرت در مناطق کردنشین بود. در این مناطق تعامل با حکومت تازه‌تأسیس یک‌دست نبود. در جوامع شهری نه‌تنها مخالفتی با اقدامات رضاشاه نشد، بلکه مردم از نظم جدید استقبال کردند. اما نوع مواجهه جوامع ایلی با نظم جدید یکی نبود. در نواحی جنوبی‌تر و در حوزه

۱. حاجلی رزم‌آراء، *عملیات اورامان*، به کوشش کامبیز رزم‌آراء و کاوه بیات (تهران: انتشارات پردیس دانش، ۱۳۸۷)، ص ۱۵.

۲. امیر احمدی، ج ۱، ص ۳۹۴-۳۹۵.

۳. همان، ص ۳۹۵.

۴. *خاطرات و اسناد سپهبد حاجلی رزم‌آراء*، ص ۸۲.

۵. کوشش، ۲۳ دی‌ماه ۱۳۱۰، ش ۸، ص ۳.

کرمانشاهان، ایل کلهر نه‌تنها در مقابل حکومت جدید قرار نرفت بلکه در سرکوب سایر ایل‌ها و عشایر همراه و متحد نیروهای دولتی شد، ولی شکاک‌ها به رهبری سمکو و سنجابی‌ها، با درجه‌ کمتری نسبت به شکاک‌ها، به مقابله و مقاومت پرداختند. دیگر اینکه با وجود برتری کمی و کیفی نیروهای دولتی و برتری تجهیزاتی آنها، عامل اصلی از میان رفتن مدعیان متعدد قدرت در این مناطق تضاد منافع و نزاع‌های مکرر و متوالی درون ایلی و برون ایلی بود که دولت مرکزی نهایت بهره را از آن برد.

کتابنامه

- آقاسی، مهدی. تاریخ خوی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ارفع، حسن. کردها؛ یک بررسی تاریخی و سیاسی، به کوشش رئوف مرادی، تهران: انتشارات آنا، ۱۳۸۲.
- اسناد وزارت خارجه. سال ۱۳۳۸، کارتن ۴۳، پرونده ۶، سند ۱۱۵.
- امیر احمدی، احمد. اسناد نخستین سپهبد ایران، به کوشش سیروس سعدوندیان، ۲ ج، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
- امین، محمود. خاطراتی از عملیات نظامی در آذربایجان، کردستان و بلوچستان ۱۳۰۲-۱۳۲۰ شمسی، به کوشش سیروان خسروزاده، تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۴.
- امین‌الشرع خوبی، میرزا ابوالقاسم. میراث اسلامی ایران، دفتر هشتم، به کوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۳۷۸.
- بروئینسن، مارتین. ایران و جنگ جهانی اول، به کوشش توح اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۷۸.
- بهمنی قاجار، محمدعلی. تمامیت ارضی ایران، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰.
- تمدن، محمد. اوضاع ارومیه در جنگ اول یا تاریخ رضائیه، ارومیه: مؤسسه مطبوعاتی تمدن، ۱۳۵۰.
- توفیق، رحمت‌الله. تاریخچه ارومیه، یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن، تهران: پردیس دانش، ۱۳۸۹.
- خسروزاده، سیروان. راه بی‌سرانجام (نگاهی به سرگذشت آسوریان در جنگ جهانی اول)، تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۷.
- _____ شکست اردوی آهنین؛ گزارشی از حمله سمکو به مهاباد و شکست هنگ چهاردهم ژاندارمری (مهر ۱۳۰۰)، تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۷.
- دهنوی، نظام‌علی. اسنادی از روابط سیاسی ترکیه و عراق (۱۹۲۲-۱۹۳۷)، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶.
- رزم‌آرا، حاجعلی. خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران: شیرازه، ۱۳۸۲.
- _____ عملیات اورامان، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران: انتشارات پردیس دانش، ۱۳۸۷.
- روزنامه کوشش. ۱۵ جوزا ۱۳۳۰ ش ۴۷؛ ۱۱ رجب ۱۳۴۱، ش ۲۴؛ ۱۱ شوال ۱۳۴۲، ش ۳۹؛ ۱۲ دی‌ماه ۱۳۰۱، ش ۱؛ ۱۴ صفر ۱۳۴۵، ش ۱۵۹؛ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۴۱، ش ۱۴؛ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۴، ش ۴۳؛ ۲۳ دی‌ماه ۱۳۱۰، ش

- ۸؛ ۲۶ جدی ۱۳۰۱، ش ۷؛ ۳۱ تیرماه ۱۳۰۹، ش ۱۵۱؛ ۴ تیرماه ۱۳۰۴، ش ۵۶۲؛ ۵ آبان ۱۳۰۵، ش ۱۰۱؛ ۱۵ سوال ۱۳۴۱، ش ۵۴؛ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۴، ش ۴۴؛ ۶ خرداد ۱۳۰۴، ش ۵۱.
- ساکما. پرونده ۲۶۰۷۵-۲۹۷؛ ۱۲۱۱۶-۰۲۹۶؛ ۱۲۶۵-۱۲۴۰-۲۴۰؛ ۱۵۱۰۲-۱۵۱۰۲؛ ۲۹۷-۲۰۶۳۲؛ ۲۹۰-۳۳۲؛ ۲۹۰-۸۴۳۱-۲۹۰. سلطانی، محمدعلی. *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، ج ۲/۲، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۲.
- _____ *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، ج ۴، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۳.
- سنجایی، علی‌اکبر. *ایل سنجایی و مجاهدت ملی ایران*، تحریر و تحشیه کریم سنجایی، تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۳.
- ضیائی، شیخ رئوف. *یادداشت‌هایی از کردستان*، به اهتمام عمر فاروقی، بی‌جا: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۶۷.
- کسروی، احمد. *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- گلاویژ، علی. *مناسبات ارضی در کردستان (فروپاشی نظام عشیره‌ای)*، چاپ اول، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۶۱.
- مردوخ، محمد. *تاریخ مردوخ*، تهران: نشر کارنگ، ۷۹۱۳.
- مک‌داول، دیوید. *تاریخ معاصر کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانیزد، ۱۳۸۳.
- هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه). *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، ۱۳۷۵.
- هورامی، نُه‌فراسیواو. *کورد له ئارشییوی روسیا سیقیه‌تدا*، اربیل: چاپخانه وهزاره‌تی په‌روه‌رده، ۲۰۰۶.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی